

شرق روزنامه

یادداشت

جولان راست‌های افراطی در اروپا



اتحادیه اروپایی در طول یک دهه گذشته با معضل بزرگ «راست افراطی» روبه‌رو بوده که تمامی این قاره را از شرق تا غرب و جنوب تا شمال در هم نورپیده است. رشد این پدیده سیاسی– اجتماعی در سال‌های اخیر به دلیل سرازیرشدن موج پناهجویان و مهاجران از شاخ آفریقا و خاورمیانه به سمت سرزمین‌های اروپایی و همچنین کشیده‌شدن پای توریسم بنیادگرا به این منطقه، از شتاب بیشتری برخوردار بوده است.

به‌همین‌دلیل احزاب، گروه‌ها و جنبش‌های راست افراطی با بهره‌گیری از این اهرم نفوذ در بین جوامع اروپایی و سرخوردگان اجتماعی از شکست پروژه ادغام و «همگرایی اروپایی»، توانسته‌اند بخش‌های بزرگی از جمعیت‌های انسانی و رای‌دهندگان را به سمت خود جلب کنند. رهبران اروپایی نیز عامدانه در جریان یک فراکنی سیاسی همواره به این برداشت سطحی دامن زده‌اند که گویا تمام مشکلات به‌واسطه نارضایتی مردم از مهاجران و توریست‌ها در میان نسل نو مهاجران بروز کرده است.

درحالی‌که قدرت‌گیری راست افراطی و تمایلات نژادپرستانه براساس منطق سیاسی و تجارب تاریخی حتی در جغرافیای اروپایی، به‌خوبی نشان می‌دهد که بنیان این دیوار کج در فونداسیون عمارتی زمینه ظهور و بروز یافته است که شکاف طبقاتی و کسب‌تخت‌های اجتماعی را در بطن زیست انسانی این جوامع موجب شده است. سخن از یک ساختار معیوب سیاسی– اجتماعی است که در دهه‌های اخیر و به‌خصوص در این سال‌ها بسیاری از حقوق اجتماعی و برخورداری از حداقل رفاه عمومی را از بخش عمده‌ای از طبقات زیرین و کارگری دریغ کرده است. با تثبیت مرحله نئولیبرالیسم در جوامع سرمایه‌داری و سقوط گام‌گذاری دولت رفاه «کینزی»، شکاف‌های طبقاتی تا به آن اندازه گسترده شده است که براساس گزارش مؤسسه معتبر «آکسفام»، هم‌اکنون ثروت یک درصد فوقانی جامعه معادل تمام ثروت ۹۹ درصد دیگر است. به همین دلیل رشد راست افراطی در اروپا هرچند رابطه معناداری با مهاجرت و توریسم اسلامی دارد ولی بستر اصلی آن همان‌گونه که در دهه ۳۰ میلادی در اروپا تجربه و منجر به ظهور «فاشیسم» شده، امروز نیز ریشه در نابرابری‌های اجتماعی دارد.

به یک پیروزی نسبی برای حزب راست افراطی «آزادی» اتریش شد و «نویتر هافر» از این حزب با کسب ۳۶٫۴ درصد در صدر قرار گرفت، براساس گزارشات رسانه‌ای به‌عنوان یک «میان‌رزه سیاسی» ظاهرا موجب تعجب محافل سیاسی این کشور و اتحادیه اروپایی شده است. درمقابل شکست فاحش هر دو حزب اصلی کشور؛ «سوسیال‌دموکرات» و «حزب مردم» که هم‌اکنون دولت ائتلافی را تشکیل داده‌اند و حتی موفق به راهبری به دور دوم انتخابات ریاست‌جمهوری هم نشده‌اند، شوک بزرگی را به نخبگان حاکم وارد کرده است. در این دور از انتخابات به دلیل به حدنصاب‌نرسیدن میچ‌کدام از کاندیداهای موجود، انتخابات به دور دوم کشیده شده است و در دور دوم رقیب هافر راست‌گرا، یک کاندیدای مستقل و سخنگوی پیشین حزب سبزها «الکساندر وان درلین» خواهد بود که با کسب ۲۰٫۴ درصد توانست نامزدهای دو حزب اصلی را پشت‌سر بگذارد. رقابت آتی بین نویترت هافر و وان درل به‌خوبی نشان می‌دهد که مردم اتریش از وضع موجود به‌شدت ناراضی بوده و جامعه دوقطبی‌شده، آمال خود را در چهره‌های جدیدی می‌بیند که نماد وضع موجود نبوده‌اند. اینکه مسند ریاست‌جمهوری در اتریش از یک جایگاه تشریفاتی برخوردار است مانع از این واقعیت نمی‌شود که رای‌دهندگان خواهان تغییر در ساختار سنتی کشور بوده و به سیاست‌های حاکم یک رای «سلبی» داده‌اند. متأسفانه به دلیل سقوط احزاب سنتی و جریانات سیستمی در عرصه ملی و بین‌المللی هم‌اکنون از شرق تا غرب توده‌های مردمی برای ابراز نارضایتی خود کنش «پنجابی» را تترک کرده و به سمت تحركات سلبی گرایش یافته‌اند. این پدیده بسیار مهم در حوزه سیاسی– اجتماعی جوامع، نشان‌دهنده یاس و سرخوردگی مزمین طبقات اجتماعی از وضع موجود و یافتن راهی برای تغییر بوده که به دلیل انسجام در راست افراطی و گسست در گرایشات ترقی‌خواهانه موقعیت هشدارگونه را نوید می‌دهد. نتایج دور اول انتخابات ریاست‌جمهوری اتریش به‌نفع راست افراطی، اولین مورد از این آتارشی در جوامع اروپایی نبوده است و قبل از آن احزاب راست افراطی در فرانسه، بریتانیا، سوئد، هلند، آلمان، دانمارک، فنلاند، لهستان، مجارستان و ایتالیا در سال‌های اخیر موفق به کسب نتایجی فراتر از حد تصور شدند. هرچند احتمالا در دور دوم و اصولا در مقاطع فعلی هنوز مجموعه نیروهای چپ و میانه‌رو با اکثریت رأی مردم برخوردارند و امکان بسیج این نیروها در حمایت از کاندیدای حزب سبزها در اتریش همانند نمونه‌های مشابه در دیگر کشورهای اروپایی وجود دارد اما همین که در وزن‌کشی حزبی در مرحله‌ای که تمام علم‌ها برافراشته است، آنان می‌توانند به‌عنوان حزب اول مطرح شوند، خود زنگ خطری است که صدای آن به‌شدت گوش سیاست‌مداران و جامعه‌شناسان را آزار می‌دهد.

با اینکه در این سال‌ها تجربه پیروزی راست افراطی همیشه کابوس احزاب چپ و دموکرات بوده است اما تسلسل این وقایع به‌درستی نشان می‌دهد که قطار سیاست در نظام سرمایه‌داری همچنان روی ریل نئولیبرالیسم به مقصد ناکجاآباد می‌رود. هنوز رهبران اروپایی و اصولا جوامع سرمایه‌داری نمی‌خواهند بپذیرند که سیاست‌های نئولیبرالی ویران‌کننده نظام آنها بوده و بسا راهکارهای تاکتیکی و ائتلاف‌های شکننده سیاسی نمی‌توان به این معضل بزرگ اجتماعی و اقتصادی پایان داد. بدون تردید انتخابات اتریش هم یک زنگ خطر و هشدار واضح به نظام سرمایه‌داری و ساختار سیاسی– اجتماعی این جوامع بوده است که در صورت نداشتن عکس‌العمل درست و تغییر در بنیان این نظام، شعله‌های آتش آن دیر یا زود به دیگر جوامع نیز سرایت کرده و نشانه‌های ظهور دوباره فاشیسم در قالبی تازه را از خود به نمایش خواهد گذاشت.

نگاه

هم‌نوایی «مرکل» با «اردوغان»

دیدار رسمی «باراک اوباما»، رئیس‌جمهوری ایالات متحده، از آلمان و انجام گفت‌وگوهای دوجانبه میان او و «آنگلا مرکل»، صدراعظم آلمان، بر سر موضوعات مختلف و به‌ویژه سوریه نمی‌تواند به‌دور از دید ناظران قرار گیرد. در نشست مطبوعاتی آنگلا مرکل با باراک اوباما که یکشنبه گذشته در شهر هانوفر آلمان برگزار شد، پیش از همه، پیشنهاد خانم مرکل درباره پناهجویان سوروی و همچنین مخالفت صریح باراک اوباما با آن دارای اهمیت است. او در دیدار خود با رئیس‌جمهوری آمریکا دقیقا از مواضع دولت ترکیه سخن گفت و این‌بار مواضع دولت ترکیه درخصوص ایجاد منطقه امن و پروازممنوع در داخل خاک سوریه از زبان او مطرح شد. خانم آنگلا

مرکل گفت که ایجاد منطقه امن باید جزئی از مذاکرات سوریه باشد تا آوارگان سوروی جایی برای پناهندن به آن داشته باشند. اما باراک اوباما در پاسخ، در همان کنفرانس تاکید کرد که ایجاد منطقه امن در داخل سوریه

امکان‌پذیر نیست، چراکه این موضوع از نظر فنی دچار مشکل خواهد شد. همان‌طور که معلوم است، اتحادیه اروپا و دولت ترکیه بر سر بحران ناشی از سیل هجوم مهاجران به اروپا در چندماه گذشته به توافقاتی رسیده‌اند. به نظر می‌رسد مرکل تحت فشار دولت ترکیه قرار دارد و رئیس‌جمهوری ترکیه نیز با درک این واقعیت نهایت فشار را بر دولت آلمان وارد می‌کند تا از طریق صدراعظم آن کشور خواسته‌های ترکیه را به اروپا و حتی آمریکا تحمیل کند. ازاین‌روست که دقیقا بیان خاستگاه سیاسی ترکیه در خصوص سوریه از زبان مرکل تامل‌برانگیز به نظر می‌رسد. اتحادیه اروپا با مدیریت آلمان از شرایط کنونی عملا نوعی «بازار بردگی» را مدیریت می‌کند. در این بازار از یک‌سو سیل انسان‌های آواره و بی‌خانمان قرار دارد و از سوی دیگر کشورهایی که حضور پناهجویان را به دلایل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تهدید جدی به حساب می‌آورند. از طرفی گزینش پناهجویان در جامعه اروپا از نظر استعداد، سطح معلومات، نوع مذهب و گرایشات دینی و حتی شرایط سنی، خود نه نشانگر مدیریت «برده‌داری» است که نه پراساس قوانین و تُرم‌های اروپایی است و نه سختی با قوانین و حقوق دولت ترکیه دارد. اما طرفین برای رسیدن به اهداف سیاسی– اقتصادی خود و خروج از بحران‌های مقطعی دست به این معامله زده‌اند. از آن‌سو، اروپا از جنگ جهانی دوم تا به امروز نخستین‌بار است که با چنین سیل عظیمی از پناهجویان روبه‌رو شده و اتخاذ تدبیر مناسب خواهد توانست جامعه اروپا را از این معضل خلاص کند. به نظر می‌رسد صدراعظم آلمان در شرایط کنونی و تهدیدهای ناشی از پناهجویان قادر به رعایت جنبه احتیاط در مسائل نبوده و با موضوعات ژئوپلیتیک خارج از آلمان مشغول شده است. مرکل در میان دو وضعیت سخت قرار گرفته است، در اندازه که از آلمان دورتر می‌شود، حفظ طرفداران و آرای آنها برایش دشوارتر می‌شود. از سوی دیگر

اروپا، خروج اسکاتلند از اتحاد با این کشور قطعی است. درهمین‌حال، در نظرسنجی‌های صورت‌گرفته درباره رفرائندوم خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، نظرات متفاوت بوده و از ششم ماه مارس به این‌سو به موافقان خروج این کشور از اتحادیه اروپا افزوده شده است. در یک نظرسنجی، موافقان به مرز ۸۵ درصد رسیده‌اند، اما در نظرسنجی دیگری ۵۱ درصد، خواهان باقی‌ماندن در اتحادیه اروپا و ۴۰ درصد نیز موافق خروج از این اتحادیه هستند؛ و دراین‌میان ۹درصد از بریتانیایی‌ها هنوز تصمیم نگرفته‌اند که به کدام کمپین بپیوندند.

یکی از مقامات ارشد سابق خزانه‌داری می‌گوید: «خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا نقش لندن را به‌عنوان مرکز مالی جهانی زیر سؤال می‌برد. برای بسیاری از مؤسسات مالی، لندن به‌عنوان سکوی پرتابی به درون اروپا بوده است». به باور مخالفان، خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا به معنای توان کمتر این کشور به منظور رهبری چالش‌های حیاتی پیش‌روی اتحادیه اروپا خواهد بود و مبادلات تجاری و تلاش برای امضای مجدد توافق‌نامه با دیگر کشورها را دشوار می‌کند. از منظر آنان، گزینه جایگزین بهتر برای اروپا آن است که برای پیشرفت اتحادیه اروپا تلاش شود چراکه بدون تحمیل خطرات اقتصادی قابل‌توجه این خروج، برای سال‌ها اقتصاد بریتانیا رشدی آهسته‌تر و کندتر خواهد داشت.

اما طرفداران این جدایی که شماری از اعضای کابینه؛ دیوید کامرون، نخست‌وزیر بریتانیا و نیز مدیران اقتصادی، شخصیت‌های سیاسی و نظامی این کشور در میان آنها دیده می‌شوند، این هشدارها را اغراق‌آمیز توصیف کرده‌اند و معتقدند که امنیت و فضای کسب‌وکار برای مردم بریتانیا با خروج این کشور از اتحادیه اروپا بهتر تأمین می‌شود. آنان می‌گویند که خطرات احتمالی خروج بریتانیا از اتحادیه در حوزه اقتصادی نیز قابل‌کنترل خواهد بود.

پس می‌توان با قطعیت گفت که رقابت میان حامیان خروج از اتحادیه و ابقا در اتحادیه بسیار سخت و جدی شده است؛ موافقان تاکید می‌کنند، بازارها فرصت لازم را برای تنظیم خود با شرایط جدید دارند و رای مثبت به خروج از اتحادیه نباید به بازارها شوک وارد کند. شرکت‌های اروپایی و چندملیتی بزرگ برنامه‌های لازم را برای تنظیم با شرایط جدید آغاز کرده‌اند. شرکت‌ها به‌خوبی می‌دانند که رای مثبت به خروج بریتانیا از اتحادیه تنها آغاز یک روند است که نزدیک به دوسال به طول خواهد انجامید. به باور آنان، اگرچه به احتمال زیاد بریتانیا نمی‌تواند در صورت خروج از اتحادیه به آن سطح از امتیازات تجاری با اتحادیه دست پیدا کند که برخی از حامیان خروج از اتحادیه مطرح می‌کنند، اما این احتمال وجود دارد که بریتانیا هم بتواند مانند نروژ و برخی دیگر از کشورهای غیرعضو به سطح معقولی از تبادلات اقتصادی با اتحادیه دست یابد.

اما نباید فراموش کرد که به جز برخی کشورهای اروپایی، اکثر کشورهای جهان بعد از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ میلادی که با ورشکستگی بانک‌های آمریکایی آغاز شد، توانستند از این شرایط خارج شوند. برای یافتن دلیل اصلی ناکامی کشورهای اروپایی، نشست‌های کارشناسی بسیاری برگزار شد که نتیجه‌گیری در تمامی آنان یکسان بود:عدم یکپارچگی سیاسی و اقتصادی بین سمران این کشورها. به همین دلیل تعداد کمی از بریتانیایی‌ها خواهان ماندن در این اتحادیه سیاسی هستند؛ آنان بر این باورند که فاصله موجود، حوزه یورو را فلج کرده است. دقیقا به همین دلیل بود که دیوید کامرون در ماه‌های گذشته با جدیت تلاش کرد تا رهبران اروپایی را به همگرایی و اتحاد بیشتر تشویق کند و بارها گفت تنها مسئله‌ای که می‌تواند مردم کشورش را به عدم خروج از اتحادیه دلگرم کند، اتحاد محکم‌تر سیاسی است. او می‌گوید بدون این اتحاد سیاسی، این منطقه کارایی لازم را ندارد.

اما این نکته را نیز باید در نظر گرفت که در جنوب این اتحادیه، کشور منسجم و بااعتباری وجود ندارد که بتواند مانند آلمان در این منطقه تعادل برقرار کند و تنها عضو باقدرت همان بریتانیاست و این دقیقا تنها نکته‌ای است که این خروج را تا این اندازه بااهمیت کرده است. اگر بریتانیا در این اتحادیه باقی بماند این ضمانت به وجود می‌آید که در صورت ورشکستگی منطقه یورو، وضعیت آشفته نشود و روح تأسیس این اتحادیه حفظ می‌شود. ازهمین‌رو بریتانیا نیز اکنون از این جدایی تلخ در هراس است اما ظاهرا ناچار است در این دوراهی تصمیمی اتخاذ کند که چندان نمی‌توان به پایان خوش آن دل خوش کرد. گویی این نقش، بخش جدانشدنی از تاریخ بریتانیاست که مانند پلی میان جهان مختلف عمل کند؛ این کشور اکنون می‌تواند اینفاکر همین نقش در اتحادیه باشد؛ تنها با جدانشدن از اروپایی که خود بخشی از آن است.

منبع: Project Syndicate



پلی بریتانیایی برای تقسیم اروپا

اتحادیه از فقدان مشروعیت رنج می‌برد. بنابراین اتحادیه به وجودآمده از ۲۸ کشور شبه‌مستقل حتی اگر بخواهد هم نمی‌تواند به‌درستی و یکپارچه عمل کند و دقیقا به‌همین‌دلیل، این اتحادیه هنوز نتوانسته در حل مسائل، پیروزی صددرصدی داشته باشد.

اکنون سرنوشت اروپا به طرز ناامیدکننده‌ای با نقاط آسیب‌پذیر آن گره خورده است: منطقه‌ای با پول مشترک «یورو» که به‌شدت با رکود اقتصادی درگیر است. برای مقامات بروکسل، حوزه یورو درحقیقت همان اتحادیه اروپاست و فقط بریتانیا و دانمارک اجازه خروج از آن را دارند؛ هرچند انتظار می‌رود دیگر اعضای آن مانند سوئد نیز با دیدن شرایط موجود، ساز جدایی را کوک کنند. اما این واحد پولی درحقیقت موتور این اتحادیه سیاسی است و این موتور اکنون از کار افتاده است.

بحث اصلی در این زمینه درباره شکل‌گیری یا انسجام و تداوم توسعه اتحادیه به شورش است؛ برخی از کشورها در بالکان غربی، ترکیه و حتی کشورهای شوروی سابق مانند اوکراین، گرجستان، ارمنستان و… همه رویای عضویت در اتحادیه را در سر دارند و امیدوارند روزی به اتحادیه ملحق شوند، بنابراین اگر خروج بریتانیا اتفاق بیفتد، طبیعی است که این روند توسعه اتحادیه به سمت شرق با مشکل اساسی مواجه خواهد شد. همچنین در تصمیم‌گیری‌های کلیدی دیگر هم مشکلات متعددی روی می‌دهد. در حال‌حاضر اروپا به‌شدت از موضوع پناهندگان ضربه خورده است. چه‌بسا اگر فشار پناهندگان و هجوم آوارگان ادامه پیدا کند، بسیاری از کشورهای دیگر مانند اتریش، مجارستان و برخی کشورهای کوچک دیگر هم به فکر خروج از این اتحادیه بیفتند و رفرائندوم برگزار کنند.

اما به باور بسیاری، خلاف چیزی که در نگاه اول به نظر می‌رسد، خروج بریتانیا از اتحادیه نه‌تنها همگرایی آن را تضعیف نمی‌کند، بلکه به تقویت آن کمک می‌کند و آمریکا نیز از دهه ۴۰ قرن بیستم تاکنون از تقویت همگرایی در اروپا حمایت کرده است. از سال ۲۰۰۸ و تجربه بحران مالی جهانی که کشورهای شمالی اتحادیه را مجبور به کمک به اعضای جنوبی کرد، اتحادیه اروپا بیشتر به سمت یک اتحادیه دومحوری رفته که جمعی در آن خواستار همگرایی اقتصادی و سیاسی بیشتر هستند و جمعی از کشورها نیز به دلایل اقتصادی و سیاسی ترجیح می‌دهند کمتر در اتحادیه مضمحل شوند.

در جنوب اتحادیه اروپا، کشور منسجم و بااعتباری وجود ندارد که بتواند مانند آلمان در این منطقه تعادل برقرار کند و تنها عضو باقدرت همان بریتانیاست و این دقیقا تنها نکته‌ای است که این خروج را تا این اندازه بااهمیت کرده است. اگر بریتانیا در این اتحادیه باقی بماند این ضمانت به وجود می‌آید که در صورت ورشکستگی منطقه یورو، وضعیت آشفته نشود و روح تأسیس این اتحادیه حفظ می‌شود

شوگ اقتصادی به بریتانیا
خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا «شوگ جدی» به اقتصاد این کشور وارد می‌کند و حدود صد میلیارد پوند (۱۲۸میلیارد یورو) به بخش تولید در اقتصاد بریتانیا ضرر خواهد زد که معادل پنج‌درصد تولید ناخالص داخلی سالانه این کشور است. کارشناسان می‌گویند، تحقیقات به‌روشنی نشان می‌دهند که چرا خروج از اتحادیه اروپا یک ضربه واقعی به سطح زندگی، کار و رشد اقتصادی (در بریتانیا) است. حتی در بهترین حالت، این اقدام باعث واردآمدن شوک جدی به اقتصاد بریتانیا خواهد شد. طبق تحقیقات انجام‌شده، با خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، حدود ۹۵۰ هزار شغل در این کشور حذف خواهد شد؛ یعنی بی‌کاری در بریتانیا در سال ۲۰۲۰، دو تا سه‌درصد بیشتر از وضعی خواهد بود که این کشور در اتحادیه اروپا باقی بماند. به گزارش هفته‌نامه «اکنونمیست»، اما موافقان خروج بریتانیا از اتحادیه معتقدند که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از سرمایه‌گذاری‌های خارجی، به‌ویژه در زمینه خدمات مالی و خودرو، ناشی از عضویت بریتانیا در اتحادیه اروپاست. آنان تاکید می‌کنند، یکی از نتایج خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، قوانین سختگیرانه کمتر و مسئله دیگر مهاجرت است.

واقع‌بینانه نیست که باور داشته باشیم بریتانیایی‌هایی که به خروج کشورشان از اتحادیه اروپا رای داده‌اند، بتوانند مانع مهاجرت بی‌رویه از شرق اروپا شوند و بخواهند به مهاجران جاهای دیگر مانند هند و آفریقا خوشامد بگویند. اگرچه هر یک از موافقان و مخالفان، استدلال‌هایی برای خود دارند اما نکته دیگری که می‌تواند تهدیدی برای یکپارچگی سرزمینی بریتانیا باشد، تهدید رهبران اسکاتلند است. اسکاتلندی‌ها که مدافع ماندن در اتحادیه اروپا هستند می‌گویند در صورت خروج بریتانیا از اتحادیه

نفیسه کریمی: بریتانیا تاکنون تا این اندازه در اتحادیه اروپا محبوب نبوده است. این کشور بسیار دیر به این اتحادیه پیوست و اکنون نیز شهروندان این کشور، بیست‌وسوم ماه ژوئن باید به این پرسش پاسخ بگویند که آیا می‌خواهند خیلی زود این اتحادیه را ترک کنند یا خیر. نتیجه این رفرائندوم هرچه باشد برای دولت لندن الزام قانونی برای این جدایی به وجود نمی‌آورد، اما اگر بریتانیایی‌ها حکم عمومی در این زمینه صادر کنند، لندن می‌تواند از اجرای آن سر باز بزند؛ امری که بسیار محال به‌نظر می‌رسد.

از همان سال‌های ابتدایی پس از جنگ جهانی دوم که تلاش برای تحقق ایده اروپای متحد شکل جدی به خود گرفت، مهم‌ترین دیدگاه دولتمردان بریتانیا این‌ین بود که کشورشان حاضر نیست در اروپایی که به‌صورت فدراسیون اداره می‌شود پول و پارلمان مشترک داشته باشد، شرکت کنند. درواقع این سخن «وینستون چرچیل»، نخست‌وزیر محافظه‌کار بریتانیا، نمایانگر موضع بریتانیا در قبال این موضوع است: «ما با اروپاییم، اما نه بخشی از آن؛ مرتبطیم، اما نه همراه آن؛ علاقه‌مندیم، اما نه معذوب آن؛ بنابراین قصد درآمیختن با یک سیستم فدرال اروپایی را نداریم».

در دهه ۱۹۷۰ تحولاتی رخ داد که زمینه را برای پیوستن بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا فراهم کرد؛ ژنرال «مارشال دوگل»، رئیس‌جمهور اسبق فرانسه، به عنوان اصلی‌ترین مانع عضویت بریتانیا دیگر در صحنه سیاست پاریس نقشی نداشت و رهبران جدید فرانسه تمایل بیشتری به عضویت بریتانیا داشتند. خاتمه دوران جنگ سرد، پیشرفت فرایند هم‌گرایی در اروپا، تحول و تکامل جامعه اقتصادی اروپایی به اتحادیه اروپا و نیز وحدت دو آلمان، ازجمله عواملی بودند که دولت بریتانیا را در آغاز دهه ۹۰ میلادی برای همکاری با روند وحدت اروپا تحت فشار قرار دادند. در میان مردم نیز تمایل برای عضویت در بازار مشترک افزایش یافته بود و در رفرائندوم ژوئن ۱۹۶۷، ۶۷ درصد شهروندان بریتانیا با این موضوع موافق بودند و سرانجام بریتانیا در سال ۱۹۷۳ به عضویت جامعه اقتصادی اروپا درآمد.

به‌همین‌دلیل در طول سال‌های گذشته همواره بریتانیا در مرکز مباحث بوده است و فقط ماهیت پرسش‌ها تغییر کرده‌اند؛ در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی این پرسش مطرح بود که آیا بریتانیا توانایی پیوستن به جامعه اقتصادی اروپا را دارد. در آن زمان این نگرانی وجود داشت که این پادشاهی، سریع‌ترین بازار در حال رشد جهان را متوقف کند و ارتباط این اتحادیه را با ایالات متحده آمریکا به خطر بیندازد. ائتلاف غرب از دو ستون تشکیل شده بود و این پرسش وجود داشت که اروپا، نه بریتانیایی منززلزل، می‌تواند یکی از این دو ستون باشد.

به‌طورکلی، لندن با معیارهای پان اروپاییسم، تعمیق اروپا و اروپای فدرال موافقت ندارد و مایل نیست بخشی از اختیارات حکومتی خود را به یک نهاد تکنوکرات اروپایی (کمیسسیون اروپا) واگذار کند. بریتانیا با اروپای دفاعی مستقل، ارتش مشترک اروپایی، وزرای شگن، یورو پول واحد اروپایی، منشور اجتماعی اروپایی و… مخالف و آنها را نپذیرفته است. بریتانیا کشوری جزیره‌ای است که ژئوپلیتیک به اجبار شرایط خاصی را بر آن تحمیل کرده است. دیدگاه‌های لندن در این مسائل با کشورهای اروپای قاره‌ای ازجمله با فرانسه، آلمان، ایتالیا، بلژیک و… متفاوت و بیشتر به همگرایی‌های آتلانتیکی نزدیک است.

در میان احزاب داخلی بریتانیا، حزب محافظه‌کار تاکید می‌کند اجازه نخواهد داد بریتانیا در سیستم تمرکزگرایی اتحادیه اروپا، جذب شود؛ هرچند باوری به خروج از این اتحادیه نیز در میان اعضای این حزب وجود ندارد. با وجود حمایت حزب محافظه‌کار از هم‌گرایی با اروپا از لحاظ تاریخی، همچنان این حزب مخالف هم‌گرایی با اتحادیه اروپاست و «دیوید کامرون»، رهبر این حزب، به عنوان فردی مخالف اتحادیه اروپا شناخته می‌شود. درواقع او نگران است با هرچه یکپارچه‌شدن کشورهای حوزه یورو با یکدیگر، لندن از تصمیم‌گیری‌های مهم دور نگاه داشته شود. به‌همین‌دلیل او تلاش می‌کند بسیاری از هم‌حزبی‌هایش را که به اتحادیه اروپا شک دارند، به ادامه حضور در اتحادیه متقاعد کند.

اما اینکه چرا اکنون این پرسش مطرح می‌شود، به دلیل تضعیف قدرت قرارگرفتن دوباره بریتانیاست. این کشور اکنون به‌خوبی در حال پیشرفت است، حال اینکه اروپا عملکرد مناسبی ندارد. درحقیقت از زمان رکود اقتصادی سال ۲۰۰۸ میلادی اروپا با شکست‌های بیایی روبه‌رو بوده و به غیر از آلمان و بریتانیا، تقریبا هیچ کشوری شاهد رشد اقتصادی نبوده است. اروپا دیگر نمی‌تواند علیه توریسم از مرزهای خود دفاع کند (همان‌طور که «ویتال د ترامپ»، کاندیدای جنجالی انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، ادعا کرده است، «اروپا دیگر امن نیست»). همچنین اکنون نهادهای این